

ترفندهای ادبی در فرهنگ مردم

دکتر محمد اسماعیل حنفی

هرچند ترانه‌های روستایی و ضرب‌المثل‌های عامیانه بیانگر حالات درونی و ساده‌گویندگان آن است و اغلب نمونه سادگی و بی‌پیرایگی به شمار می‌آید، اما با دقت و کنجکاوای در ترانه‌ها و ضرب‌المثل‌ها به نوعی از صنایع شعری یا ترفندهای ادبی برمی‌خوریم که خالی از لطف نیست، مثلاً در این دوبیتی که عاشق در دوری از معشوق نامه‌ای برایش می‌نویسد و آن را به بال و پر مرغ هوایی می‌بندد که به وی برساند، علاوه بر آن زبانی (شفاهی) هم به مرغ سفارش می‌کند که به او بگو صد داد و بیداد از جدایی / نویسم نامه‌ای از بینوایی
ببندم و پر مرغ هوایی / برو مرغو به دست دلبرم ده
بگو صد داد و بیداد از جدایی /

در بیت اول که حسب حال گوینده است و تصمیم‌گیری که نامه‌ای بنویسد و به پر مرغ هوایی ببندد، اما در بیت دوم مرغ را منادا قرار می‌دهد و می‌گوید: مرغو، ای مرغ برو و این نامه را به دست دلبرم بده و پیام شکوه من را از جدایی به او برسان" که تشخیص یا انسان‌انگاری است، همچنان که با انسانی سخن می‌گویند و به او ماموریتی می‌دهند، عاشق به مرغ نامه‌رسان ماموریت می‌دهد و سخن می‌گوید.

سابقه این پیام به قصه سلیمان و هدهد در قرآن بازمی‌گردد که وقتی سلیمان به صف پرندگان توجه کرد و از هدهد سراغ گرفت تا او را به آب رهبری کند ولی فهمید که هدهد غایب است، قسم یاد کرد که اگر برای غیاب خود حجتی واضح و عذری موجه نیاورد، او را به شکنجه سخت سپارد یا ذبحش کند. هدهد پس از بازگشت به عذرخواهی پرداخت و گفت: بر امری اطلاع یافته‌ام که از آن خیر نداری. من در سرزمین سبا زنی را دیدم که بر مردم آن سامان حکومت می‌کند و دستگاهی عریض و تختی عظیم دارد، من ملکه و قومش را دیدم که به جای خدا، آفتاب را می‌پرستند و در برابر خورشید سجده می‌کنند. سلیمان از شنیدن این داستان تعجب کرد و گفت: در این باره تحقیق خواهم کرد. در صورتی که اظهارات تو از روی صدق و حقیقت است، این نامه را به سوی ایشان بر و در جمعشان بیفکن و در گوشه‌ای گوش فرا دار که حاصل سخن و نتیجه رای ایشان را درباره آن دریابی در این داستان می‌بینیم که با

هدهد چنان سخن گفته می شود که با انسان عاقلی و به او چنان ماموریتی داده می شود که به شخص هوشیاری ماموریت می دهند؛ این است تشخیص. و در دو بیتي بالا هم عاشق مثل سلیمان نامه نوشت و به مرغ هوایی داد و همان گونه که سلیمان با او سخن گفته بود عاشق هم با مرغ سخن می گوید و او را قاصد پیام رسان خود می گرداند. در دو بیتي دیگری در شعر دلبر یا دو بیتي های عامیانه بیرجندی آمده است که علاوه بر تشخیص در آن تلمیح به این داستان هم وجود دارد:

خروسو هر شب از بوم پر گیر / چه هدهد شو ز بلقیسم خو گیر
 بگو با اون عزیز مهربونم / بیا تو مهربونیا ز سر گیر
bom par girzxorusow har sabe a
e belqisom xavar girzce hod hod soe
iz e megrabonzbe go ba un a
e sar girzbia to megraboniha

خروسو (ای خروس) هر شبی از بوم پر گیر / چه هدهد شو ز بلقیسم خبر گیر
 بگو با آن عزیز مهربانم / بیا تو مهربانی ها ز سر گیر
 که گوینده شعر خودش را به جای سلیمان فرض کرده است، دلبرش را بلقیس دانسته و خروس را همچون هدهد پیام رسان شمرده است. نه تنها مرغ و خروس، پیام عاشق و معشوق را می رسانند، بلکه باد هم شخصیت می یابد و این مهم را به عهده می گیرد:

ته که دوری خط از دور بفرست / سخن های خوش و مقبول بفرست
 سخن های خوشت یک یک به کاغذ / به دست باد بدی و زود بفرست
dur bvrefrestzte di duri xate a
sexanhaye xos o maqbul berfrest
zSexanhaye xosal yek yek be kaqa
ud befrestzbe sast e bad bede yo

نمونه دیگری از تشخیص در ترانه های بیرجندی:

الا ای مرغ خوشآواز زیبا / خو داری ته از حال حسینا
 اگر دیدی ته او ز د بیابو / بگو یارت بمانده زار و تنها
 یعنی:

الا ای مرغ خوشآواز زیبا / خبر داری تو از حال حسینا؟
 اگر دیدی تو او را در بیابان / گو یارت بمانده زار و تنها
 فلک آتش زدی ز خون ما / بسختی از جفا کاشونه ما

فلک دود کیود از ته و رایه / عجب داغ نهادی ور دل ما

adi xonaye ma zfalak ates
jafa kasonaye ma zbesoxti a
te varayazfalak dud e kabud a
ajab dag e nahadi var dele ma

الا ماه بلند آسمونی / مزن چشمک تو و یارُم نمونی
مزن چشمک، نه چشم داری نه ابرو / نه مثل یار مو شیرین زبونی
ala mah e boland e asemoni
an casmak to vayyarom nemonizma
an casmak na cas dari na abruzma
abonizna mesl e yar e mo sirin

نمانی: مانده نیستی . شبیه نیستی.

الا ماه بلند آسمونی / مزن چشمک تو با یارم نمانی

مزن چشمک، نه چشم / داری نه ابرو / نه مثل یار من شیرین زبونی

ماه را مخاطب قرار داده است همچون کسی که به او چشمک می‌زند، اما چشمک‌های ماه را نمی‌پذیرد زیرا وقتی ماه را با یارش مقایسه می‌کند، می‌بیند ماه چشم و ابرو ندارد در صورتی که یارش چشم و ابرو داشته است. دیگر این که یارش شیرین زبان بوده است و حال آن که ماه مثل یارش شیرین زبان نیست.

نه تنها تشخیص بلکه تشبیه تفصیل هم در این دو بیت هست. ابتدا یار به ماه مانند می‌شود و سپس به برتری یار بر ماه سخن پایان می‌گیرد.

در بسیاری از ضرب‌المثل‌های محلی هم به نوعی تشخیص برمی‌خوریم که به نقل چند فقره اکتفا می‌کنم:

۱. به قاطر گفتند پدرت کیست؟ گفت مادرم اسب است.

۲. گرگ به دنبه نمی‌رسد، می‌گوید شور است.

۳. گرگ نشو که یک بار دنبه خوری، یک بار گل سر شوری.

۴. موش نمی‌رفت به لانه‌اش، جارو به دمیش می‌بست.

۵. آلو به آلو می‌نگرد رنگ برمی‌آرد

همسایه به همسایه می‌نگرد پند برمی‌آرد

alu be alu mengara rang ar meyara

hamsaya be hamsaya mengara pand ar meyara

۶. زردک (هویج) گفته:

اگر مُر پوست کنی یار مُ مرّه ، اگر مُر بشویی مزه مُ مرّه ، مُر دِخ مال بزهر مار
zay mo mara . mor dexo mal bezahr e marzagor mor pus koni
bar e mo mara . agar mor besuyi me

یعنی اگر مرا پوست بکنی بارم می‌رود، اگر مرا بشویی مزه‌ام می‌رود، مرا به خودت
بمال و زهر مار کن (بخور).

۷. سه پایه به دیگ می‌گوید روی تو سیاه.

۸. خیرات، راه خانه صاحب را بلد است (یاد دارد).

۹. سنگ‌ها حق نمک را می‌شناسند

برای نامرد نمک در نان من نیست

sago hagg e nemak ra misenasan
baray namard nemak dar non mo nist

نمونه‌هایی از تشخیص در دو بیتی‌های محلی:

جدایی می‌کنه بنیاد ما را

خدا بستونه از او داد ما را

که هر یک دَ قفس جای فتادم

که هیش که نشنوه فریاد ما را

jedayi mikanabonyade ma ra

u dad e ma ra zxoda bestona a

ke har yek da gafas jaye fetadem

ke his ka nas nava faryad e ma ra

اگر مُردم بمیرم هر دو تای ما

ببندن جفت قبر از بَری ما

اگر مُردم بمیرم موسم گل / گل و بلبل نشین در عزای ما

agar mordem bemirem har do tay ma

baray mazbebandem joft e gabre a

agar mordem bemirem mawsem e gol

ay mazgol o bol . bol nesinan dar a

در این دو بیتی به گل و بلبل شخصیت انسانی داده شده است که در مرگ عاشق و
معشوق به عزا خواهند نشست (یا عزادار خواهند شد).



الا مرغ سفید تاج و سر/خوَر از مو ببر امشو به دلبر
 بگو هر که جدا ما ر کرده از هم/خدا می ده جزایش روز مَشَر
 ala morq e sefid e taj var sar
 mo bebar emsaw be delbarzxavar a
 hamzbeğu har ke jeda mar kerda a
 ayas ruz e masarzxoda mida ja

استعاره

استعاره را دو بیتی‌هایی که بیان حال عاشق و معشوق روستایی است می‌توان دید:

گل سرخ و سفیدیم هر دو تای ما / بنفشه برگ بیدیم هر دو تای ما
 در این دنیا که ما ر و هم ندادن / در او دنیا شهیدیم هر دو تای ما

gole sorxo safidem har do tay ma
 benafsa barge bidem har do tay ma
 dar i donya ke mar vahham nedadan
 dar u donya sahidem har do tay ma

(معنای مصراع سوم: در این دنیا که ما را به هم ندادند)

اما علاوه بر استعاره، تلمیحی ظریف هم دارد به حدیث:

مَنْ عَشَقَ فَكْتَمَ وَعَفَّ فَمَاتَ فَهُوَ شَهِيدٌ.

در ترانه دیگر شاعر از دلبرش به گل تعبیر می‌کند و از دیگران به خار، و می‌گوید:

ترا ما یم اگر نه یار بسیار / گلی ما یم اگر نه خار بسیار

گلی ما یم که در سایه‌ش نشینم / اگر نه سایه دیوار بسیار

to ra mayom agar na yar besyar

gole mayom agar na xar besyar

goloe mayom ke dar sayas nesinom

agar na sayaye divar besyar

گل استعاره از دلبر و خار استعاره از هر کس غیر دلبر است و ضمناً سایه دیوار

همچون گل (دلبر) نیست، وقتی سایه گل باشد چرا در سایه دیوار بنشیند.

تضاد بین گل و خار هم نباید از نظر دور بماند.

گل سرخم چره رنگت شده زرد / مگر باد خزو و ر تو گذر کرد

برو باد خزو که ته سیاشی / که رنگ دلبرم ز کرده بی زرد

ardzgol . e sorxom cera ranget seda

o var to gozar kardzmagar bad . e xa
 o ke te sia sizberaw bad . e xa
 ardzke rang . e delbarom ra kerdayi
 که در این دو بیتی گل سرخ، استعاره از معشوق است.

نمونه‌های دیگری از استعاره:

گلو، گل از ته و گل چیدن از ما/خندنگ ناز از ته خوردن از ما
 دو پستونت بده ور دست عاشق/تحمل از ته و مآلیدن از ما
 te vo golcidan az mazgolaw gol a
 te xordan az mazxadang e na
 do pestonat bede var dast e aseg
 te vo malidan az maztahammol a

گل خوشبو بزه طوفو به دریا/مخور غصه برای مال دنیا
 مخور غصه که مردم مال دارن/که مال کس نمی‌مونه به دنیا

a tufo be daryazgol e xosbu be
 maxor qossa baraye male denya
 maxor qossa ke mardom mal daran
 ke mal e kas namimone be denya

به قربون تو شم سبب سر دست /غم من ر بخور که رفتم از دست
 غم من ر بخور تا که بدونن /میون ما و تو یگ صبت هست
 be qorbun e to som sib e sar e dast
 dastzgam e man ra bexor ke raftom a
 gam e man ra bexor ta ke bedonam

تشبیه و استعاره

گاهی تشبیه و استعاره با هم در ترانه‌ای جمع می‌شود، مثلاً در دو بیتی زیر:
 ستاره آسمان شمع زمینه/خودم انگشتر و یارم نگینه
 خداوندا نگه دار نگین باش/که یار اول و آخر همینه
 هم تشبیه مؤکد است، هم استعاره و هم تضاد.

تشبیه: خودم انگشتر و یارم نگینه.

استعاره در مصرع سوم: خداوندا نگه دار نگین باش که نگین استعاره از یار است و

بین اول و آخر تضاد است.

نمونه دیگری از تشبیه و استعاره:

سر کوه بلند باقرانم / انار کیسه سوداگرانم

اگر صد سال در کیسه بمانم / هنوزم سکه صاحبقرانم

در این ضرب‌المثل: "جایی که اسب را نعل می‌کنند، خر سمش را بلند نمی‌کند" اسب استعاره از افراد متشخص و خوب است، نعل کردن هم در مفهوم تعریف کردن است و خر استعاره از افراد پست و نفهم است و سمش را بلند نمی‌کند یعنی نباید خودنمایی بکند.

تشبیه

نمونه‌هایی در تشبیه:

مال مردم، مار و کژدم

در این ضرب‌المثل مال مردم به مار و کژدم تشبیه شده است که از خوردن و بردن آنها باید پرهیز کرد.

یا: هر که خویشی نداشت، نیشی نداشت" که خویشاوندان به موجوداتی تشبیه شده‌اند که نیش دارند و می‌آزارند.

یا: همو ماهی که از قبله زند سر/ نشان از طاق ابروی تو دارد

به جای این که طاق ابروی دلبر را به هلال ماه تشبیه کند، هلال ماه را به طاق ابروی یار تشبیه کرده است.

نمونه‌هایی از تشبیه در دو بیتی‌های محلی:

قتت وا چوب تر می‌مانه جانا/ لبت وا نیشکر می‌مانه جانا

شما مردم نمی‌دانیدی بدوتی / که داغت ور جگر می‌مانه جانا

qatet va cub e tar mimona jana

labat va neysekar mimona jana

soma mardom namidonay bedoney

ke daqe var jegar mimona jana

قدت با چوب تر می‌مانه جانا/ لبت با نیشکر می‌مانه جانا

شما مردم نمی‌دانید بدانید / که داغت بر جگر می‌مانه جانا

دو چشمش همچو بادومه حسینا / قدش سرو خرامونه حسینا

به مثلش نیس توی آمد آوا / چو بلبل‌ها غزلخونه حسینا

do casmes hamco baduma hoseyna
qades sarve xaramuna hoseyna
be mesles nis tu ye amadava
al xuna hoseynazco bolbolha qa

دو چشمش همچو بادامه حسینا
قدش سرو خرامانه حسینا
به مثلش نیست توی احمدآباد
چو بلبلها غزلخوانه حسینا

ستاره آسمو روی ته دلبر
کلاف ابرشم موی ته دلبر
تموم جاهلو گر جمع گردن
نمی‌ارزن به یگ موی ته دلبر
setarey asemo ruy e te delbar
kelaf e abresom mu ye te delbar
tamom e jahelo gar jam garden
an be yag mu ye te delbarzamiar

ستاره آسمان روی تو دلبر
کلاف ابریشم موی تو دلبر
تمام جاهلان گر جمع گردند
نمی‌ارزند به یک موی تو دلبر

تلمیح

تلمیح به قصه یوسف و یعقوب و صبر ایوب:
مگر صبر مه از ایوب بگذشت
فراق از یوسف و یعقوب بگذشت
تئم گل بود و روحم کارون بُد
بیومد کارون از دور بگذشت

aiyub bogzastzmagar sabr e me a
yusof o yaqub bogzastzferaq a
tanom gol bud o ruhom karevon bod

dur bogzastzbiomad karevon a

تلمیحی به قصه لیلی و مجنون:

اگر باد صبا پیدا نمی شد

دهان غنچه گل وا نمی شد

اگر لیلی ز می دادن به مجنون

که کار عاشقی رسوا نمی شد

agar bad e saba payda namisod

dahan e qonçaye gol va namisod

agar layli midadan be majnun

ke kar e aseqi rosva namisod

تلمیح به قصه سلیمان و هدهد:

خروسو هر شب از بوم پر گیر

چه هدهد شو ز بلقیسم خور گیر

بگو با اون عزیز مهربونم

بیا تو مهربونی ها ز سر گیر

تلمیح به قصه فرهاد کوهکن:

سر کوها نشینم همچو فرهاد

به هندستو بَره تش مره باد

به هندستو بَره شونه بسازه

به زلفونت گشه ما ره کنه یاد

sar e kuha nesinom homco farhad

be hendestu bara nas e mora bad

azbe hendestu bera sona besa

olfonet kasa ma ra kona yadzbe

کنایه

"کفگیر به ته دیگ خورده است" کنایه از این است که ثروت و دارایی به پایان رسیده است.

"زمستان می رود و رو سیاهی برای زغال می ماند" مشکلات و گرفتاری ها تمام خواهد شد و رسوایی و بدنامی برای عامل اختلاف یا دو به هم زن باقی خواهد ماند.

در ضرب المثل "آب ور سر سنگ می شرد" (در آسیاب آبی وقتی گنده می برای آرد کردن نباشد، آب روی سنگ می ریود و تعبیری از تمام شدن بار است) این کنایه از بی چیزی و ناداری است.

به طور کلی در هر ضرب المثل یک معنای لفظی و اصلی است و یک معنای کنایی که در این بخش می توان آن معانی را وارد دانست.

مجاز

"دنیا خیر شد" به جای این که بگویند مردم دنیا خیر شدند می گویند: دنیا خیر شد. یا در ضمن احوالپرسی که عزیزی از سفر برگشته دارند، می گویند: "چشم شما روشن." و در مقابل می شنوند که طرف می گوید: "دنیا، عالم روشن" که از لحاظ دستوری می توانیم بگوییم "چشم" به قرینه لفظی حذف شده است یا هم "دنیا، عالم روشن" یعنی: "چشم مردم عالم روشن باشد".

مبالغه (اغراق)

در این بین ضرب المثل محلی:

اشکنه دل مشکنه بادش درختا ر مشکنه

(اشکنه، دل می شکند، بادش درخت ها را می شکند)

اغراق شده است. چگونه در اثر خوردن اشکنه، بادی ایجاد می شود که بتواند درخت ها را بشکند؟

تجاهل العارف

شاعر با این که می داند که ماه تابان (یعنی دلبرش) خواهد آمد، می گوید:

شب ابرّه و بارو خواهد اومد

جلو دار صفاهو خواهد اومد

چلودار صفاهو یا که شیراز

ایا که ماه تابو خواهد اومد

saba abra vo baro xahad omad

jelawdar e sefaho xahad omad

zjeladar e sefaho yak e sira

ooya ke mah e tabo xahad omad

متناقض نما (پارادوکس)

همه می‌دانیم هر کس بمیرد سخن کسی را نمی‌شنود و سخن گفتن با مرده کار قابل قبولی نیست. در قرآن هم خطاب به پیامبر اکرم (ص) چنین آمده است: **أَنْتَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمَعُ الدَّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ**

یعنی هر آینه تو نمی‌توانی شنوایانیدن مردگان را و نمی‌توانی شنوایانیدن کران را آواز خواندن، وقتی که رو بگردانند پشت داده. وقتی که ایشان نمی‌توانند سخنی را به گوش مرده‌ها فرو کنند، مسلماً از دیگران چنین کاری ساخته نیست، ولی عاشق مدعی می‌شود که در قبر هم صدای معشوق را می‌شنود و به او می‌گوید به سر قبرش برود و درددل کند، در این دو بیخی:

اگر مُردَم مرا جانا بهل کن
به قبرستان ببر و زیر گل کن
اگر دشمن به تو حرف بدی گفت
سر قبرم بیا دردای دل کن

agar mordom mara jana behel kon
zir e gel konzbe qabresan bebar va
agar dosman be to har fe bad e goft
sar e qabrom beya dardaye del kon

یعنی جانم، عزیزم اگر مُردم مرا بهل کن، مرا به قبرستان ببر و به زیر گل کن و اگر دشمن به تو حرف بدی گفت به سر قبرم بیا و با من درددل کن. متناقض نما در همین سخن گفتن با مرده است. از یک جهت مرده است که توان شنیدن از او سلب شده است و از طرف دیگر به درددل معشوق گوش می‌کند.

نشر روزگار

۶۶۹۷۲۷۸۵

۶۶۴۱۰۴۶۲

